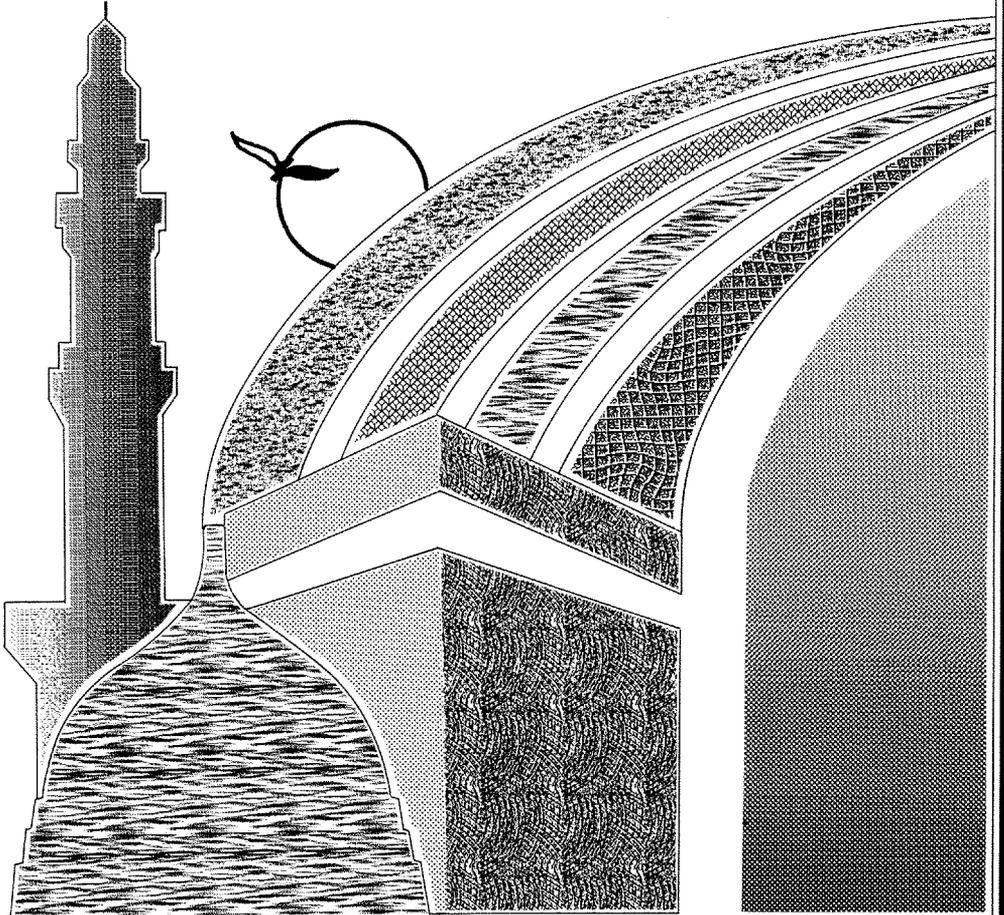
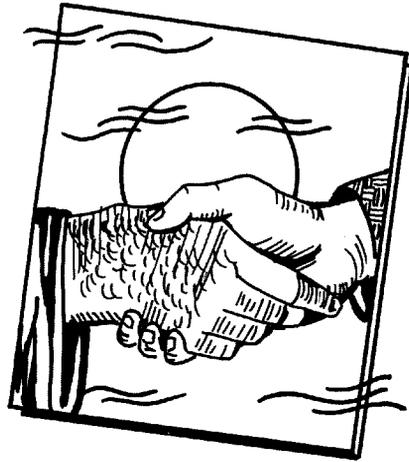


ازنکا سے دیگر



نشستی با العمراوی



سید محمد باقر حجتی

حدود هشتاد و شش سال قمری را پشت سر نهاده و بر حسب روایت یکی از آقایان موثق - که اخیراً حشر و نشری با ایشان داشته - در این سن و سال دارای فرزندى چهارساله است.

برای نشست و گفتگو با ایشان، پیشتر حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای قریشی - حفظه الله تعالى - زمینه را فراهم آورد و به اتفاق ایشان و محقق ارجمند جناب آقای رسول جعفریان حدود ساعت ده، به منزل ایشان درآمدیم و با استقبال گرم و صمیمانه وی روبه رو شدیم و با میوه و چای به اضافه دوغ بسیار مطبوعی از ما پذیرایی کردند. جناب آقای قریشی - به علت کارهای ضروری که به

روز جمعه ۱۳۷۵/۱/۲۴ ه. ش. = ۲۳ ذی القعدة ۱۴۱۶ ه. ق. به منظور دیدار؛ با شیخ محمد، علی عمرای امام جماعت و روحانی معروف شیعیان مدینه و نشست و گفتگو با ایشان، به منزلشان رفتیم.

وی که اهل مدینه و یادگاری از تبار شیعیان صدر اسلام است به خاطر انتساب به شاخه و دسته‌ای از قبیله اوس یا خزرج به «العمروی» نامبردار گشته و گویا این شاخه به «عمرو...» منسوب است که خود آقای عمروی اطلاعی روشن در این باره ارائه نکرد.

وی سالخورده مردی است که چهره و سیمایی مدنی دارد و به سان اکثر اهل مدینه و چون رنگین‌پوستان می‌نماید. او



فضل الله هستند که هفته‌ای دو روز از لبنان به این کشور در آمد و شد است.

* از وی درباره کلمه «نخاوله» که درباره شیعیانی از مدینه به کار می‌رفت و فعلاً از آنان و محل اقامتشان اثری به چشم نمی‌خورد، سؤال شد که: این کلمه ریشه در چه واژه‌ای دارد و چه مفهومی را ارائه می‌کند؟

پاسخ آقای العمروی چندان مشخص و روشن نمی‌نمود؛ گویا بر آن بودند که این اصطلاح، با واژه «نخل» دارای پیوندی است و «نخاوله» کشاورزانی هستند که با «نخل» سر و کار داشته و به امر کشاورزی نخل می‌پرداختند. از بیان ایشان چنین استفاده می‌شد که این اصطلاح سابقه‌ای چند قرنی و بس طولانی دارد و ضمناً عاری از شائبه تحقیر هم نیست.

* مرحوم طالقانی (برادر جلال آل احمد) در زمان مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی نماینده ایشان بوده و در مدینه زندگانی می‌کردند، و در قبرستان بقیع مدفون‌اند. از ایشان پرسیدیم که آیا وی را شهید کردند و آیا با ایشان ارتباطی داشتید؟ پاسخ دادند: با ایشان مربوط بوده‌ام و نزد من می‌آمدند؛ ولی شهادت ایشان، واقعیتی ندارد؛ بلکه با مرگ طبیعی از دنیا رفتند.

عهده داشتند - پس از معرفی ما به آقای «العمراوی» به محل کارشان بازگشتند.

ایشان از پی پرسشهایی که پیایی مطرح می‌ساختیم مطالبی را، که از این پس می‌خوانید، در جواب سؤالات ما خاطر نشان ساختند و در پاسخ این پرسش که:

* «مجموع شیعیان مقیم در مدینه به چند هزار تن می‌رسد؟» گفت: جمعیت شیعیان حدود بیست و پنج نفر است. ولی از لحن بیانش استفاده می‌شد که تشکیلی ندارند و نمی‌توانند به عللی از تشکیلاتی که آنان را هماهنگ ساخته و میانشان همبستگی و همسویی در اهدافشان به هم رساند برخوردار باشند.

* درباره حوزه علمیه در مدینه پرسیدیم در جواب ما گفت: حوزه علمیه وجود ندارد و چنین حوزه‌ای در احساء و قطیف دایر است که طلابی را در حد درسهای سطح تربیت می‌کنند. البته حدود هیجده تن از طلاب علوم دینی که از اهل مدینه‌اند در خارج کشور عربستان از قبیل سوریه و جمهوری اسلامی ایران (حوزه علمیه قم) و احیاناً احساء و قطیف سرگرم تحصیل علوم دینی هستند. در سوریه که بیشترین طلاب مدینه در آن تحصیل می‌کنند، زیر نظر علامه سید محمد حسین

* پرسیدم شما در کجا تحصیل کرده‌اید؟ گفتند: در سن پانزده یا شانزده سالگی همزمان با حیات و مرجعیت آیات عظام مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نایینی و حاج آقا ضیاء عراقی برای تحصیل به نجف اشرف کوچیدم و بیست سال را در تحصیل علوم دینی در آنجا پشت سر نهادم.

* از ایشان سؤال کردیم پس از این مدت اقامت در نجف، بلافاصله به مدینه باز گشتید؟ پاسخ دادند: گزارش این جریان، بازگویی داستانی را بدین قرار درخواست می‌کند:

«سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰ ه.ق. پدرم برای زیارت امام رضا علیه السلام از طریق دریا و کشتی از مسیر بمبئی در هندوستان به مشهد رفت که این سفر مجموعاً یکسال به طول انجامید، و در محرم سال بعد، از راه دریایی به عراق رفت؛ و در آنجا تصمیم گرفت مرا از مدینه برای تحصیل به نجف اشرف گسیل دارد؛ چرا که دو نفر به نام شیخ مبارک و شیخ عطیه به پدرم پیشنهاد کرده بودند فرزندت را برای تحصیل علم به نجف بفرست. پدرم که وکیل و نماینده مرحوم آیه‌الله سید محمد کاظم طباطبایی و نیز مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی

بود مرا با شیخ عطیه به نجف فرستاد. [بنابراین، وی هنگام رفتن به نجف بیست ساله بوده!]

ماه صفر بود که به نجف یا کربلا رفتم و در محرم سال بعد - که در مدرسه مهدیه نجف مقیم بودم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم. خواب دیدم برای استماع روضه به بیت مرحوم سید بحرالعلوم عازم گشته‌ام، (معمولاً قبل از ظهر ایام عزاء در بیوت آیات عظام و اساتید برجسته، مجالس روضه و عزاداری حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام دایر بود و آقایان علما و طلاب و توده مردم در این مجالس شرکت می‌کردند) وقتی می‌خواستم وارد بیت مرحوم بحرالعلوم شوم، دم در ایشان شخصی را دیدم نشسته با این اوصاف: «عالی الصدر، بعید المنکبین، علیه عمّامة زیتونیه»؛ «مردی سینه فراز و چهارشانه که عمامه‌ای زیتونی رنگ بر سر داشت» عمامه‌ای با تحت‌الحنک آویخته.

فرمود: شیخ محمد علی؟! پاسخ دادم: نعم، یعنی آری، من شیخ محمد علی هستم. فرمودند: تعال: جلو بیا. وقتی نزد او رفتم فرمود:

«أنا علی بن أبی طالب، أتیت لزيارة زائر ولدي الحسين؛ الشيخ رجب»

حبوبی، و شیخ سعید صراف و شخص دیگری که شغل او عبافروشی در نجف بود. گفتنی است که وقتی پدرم به نجف رفته بود به اینان سفارش کرده بود که هزینه زندگی مرا در نجف تأمین کنند و من از آنها پول خرجی خود را دریافت می‌کردم و پدرم نیز طلب آنها را به نجف می‌فرستاد. پدرم از دنیا رفته بود و من دچار عسرت گشته و زندگانی را به سختی می‌گذراندم.

پس از گزارش درگذشت پدرم راهی بیت مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی شدم. ایشان به سید عبدالغفار و شخص دیگری دستور داد برای مرحوم شیخ علی عمروی؛ یعنی پدرم مجلس ترحیمی دایر کنند. این مجلس را تشکیل دادند که خود مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی نیز در آن شرکت کرد.

با این که چندان علاقه‌ای برای بازگشت به مدینه در خود احساس نمی‌کردم خود را ناگزیر دیدم به مدینه بازگردم. پس از بازگشت به مدینه، دیدم چیزی از ماترک مرحوم پدرم - جز زمینی که آنچنان ارزش نداشت - وجود ندارد. الحمدلله که به مدینه بازگشتم و یکسال در آنجا ماندم، و پس از آن با مادرم رهسپار نجف اشرف شدم. باید یادآوری کنم پدرم مُعَمَّر بوده و در سن

«من علی بن ابی طالب هستم و برای زیارت و دیدار زائرِ فرزندان حسین؛ یعنی شیخ رجب به نجف آمده‌ام.»

شیخ رجب اهل تبت بود و در مدرسه به سر می‌برد و به بیت مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی رفت و آمد داشت [و به اصطلاح از خواص آن مرحوم به شمار می‌رفت].

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به من فرمود: آیا بنا است به مدینه برگردی؟ عرض کردم ممکن است به مدینه بروم. فرمود اگر به مدینه رفتی فوراً و ضرب‌الأجل به نجف باز گرد [شاید منظور آن حضرت چنان بود که تحصیلاتم را ادامه دهم و با سرمایه‌ای علمی و معلوماتی در خور وظائفم، به مدینه بروم] پرسیدم چرا به سرعت از مدینه به نجف باید بازگردم؟ فرمود: «لأنَّه فیما بعد یصیح الویل»؛ «زیرا بعدها عذاب بر مردم مدینه بانگ بر می‌آورد.»^۱

بعد از آن از خواب بیدار شدم، دیدم خبری نیست و کسی را هم ندیدم. وضو گرفتم و به زیارت بارگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتم.

این رؤیا در سوم و یا چهارم محرم الحرام برای من دست داد. بعد از آن سه نفر نزد من آمدند به نامهای سید عبدالحمید

هشتاد و پنج یا هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و خود من در سال ۱۳۳۰ ه.ق. به دنیا آمدم.»

آقای عمروی چنانکه اشاره شد هم اکنون - که این گزارش مرقوم می‌افتد - یعنی ۱۴۱۶ ه.ق. = ۱۳۷۵ ه.ش. هشتاد و شش سال قمری را پشت سر نهاده و دارای فرزند چهارساله نیز می‌باشد.

* از ایشان سؤال شد: یکی از فرزندان آقا نجفی اصفهانی - به نام حاج آقا کمال شریعتمدار - در سال ۱۳۳۹ یا ۱۳۴۰ ه.ق. یعنی همان زمانی که شما ده یازده ساله بودید همراه شریف مکه و دیگران به مدینه آمد، و پیشنهاد کرد قبور ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام بازسازی شود. به همین جهت برای توسعهٔ فضای کار، قبول شماری از اهل سنت را ویران کرد. در این زمان درگیری و نزاع میان شیعه و سنی - یعنی دو سال قبل از روی کار آمدن خاندان سعودی - پدید آمد و در نتیجه کارها به هم ریخت؛ و همین امر موجب کینهٔ اهل سنت نسبت به شیعه گشت. آیا شما این جریان را شنیدید؟

او در پاسخ گفت: من در این زمان در سنین کودکی به سر می‌بردم که ما را به زیارت بارگاه نبوی و ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام می‌بردند

و قبرستان بقیع. دو در داشت؛ یکی شرقی و دیگری شمالی. و بارگاه حضرت زهرا علیها‌السلام دارای ضریح زرد؛ یعنی طلایی رنگ و یا طلایی بود؛ اما ضریح ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام و عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ضریح حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام جدا بود و میان این دو، راهی وجود داشت که به راحتی به این دو بارگاه جا به جا می‌شدیم. و نیز فاصلهٔ بارگاه ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام تا بیت‌الاحزان حدود ده تا پانزده متر بود و از پانزده متر به طور قطع تجاوز نمی‌کرد، و بیت‌الاحزان در داخل بقیع قرار داشت! بر همهٔ این بارگاهها فرش گسترانده بودند و می‌گفتند: حاج آقا کمال شریعتمدار آمد و لولهٔ آب به قبرستان بقیع کشید که برای شستشوی حرم و آبیاری پاره‌ای از اشجار مورد استفاده قرار می‌گرفت.

شخصی به نام حاج جعفر اصفهانی کفشبان [کفشدار] این قبرستان بوده و قبر عثمان نیز در این قسمت دارای گنبد و بارگاه بوده است.

در ماه شعبان یعنی تابستان ۱۳۴۳ ه.ق. به دستور خاندان سعودی به ویران کردن این قبور و بقعه و بارگاهها آغاز کردند و تا آخر رمضان همین سال این ویرانی خاتمه یافت که ضمن آن بارگاه

فاضل و محققى خوش ذوق و سلیقه است و آثار فراوانی را تألیف کرده است که مطبوع خاطرِ علما و محققان است و اینک متقاعد و بازنشسته می‌باشد و به تدریس و خطابه سرگرم است و در دمام (قطیف) به سر می‌برد، و سفرهای علمی به لندن دارد.

* سؤال کردم: از دو تن از طایفه نسوانِ دمام در سال گذشته (۱۴۱۵ ه. ش. ۰) شنیدم کتابخانه‌ای را در دمام که از آن شیعیان و حاوی کتبی به ارزش و بهای شش میلیون ریال سعودی بوده است به آتش کشیدند؛ آیا واقعاً این حادثه ناگوار در دمام روی داد؟ گفتند آری، این خبر و گزارش واقعیت دارد. [لیکن آقای عمروی توضیحی کافی در این باره ارائه نکرد].

* پرسیدم شما قبلاً اشارتی داشتید که «بیت الأحران» در داخل بقیع بوده، آیا «مشهد علی» علیه السلام نیز در درون بقیع بوده است؟ به این سؤال پاسخ مثبت داد و گفت این مشهد در داخل بقیع قرار داشت.

* راجع به «مسجد دِزَع» در اُحد - که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا برای شرکت در جنگ، زره در بر کردند و نیز از «مسجد الشیخین» که همزمان با حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زن و شوهری پیر و سالخورده، آن را بنا کردند سؤال شد. آقای عمروی

حضرت حمزه سیدالشهدا را نیز در اُحد ویران ساختند.

* از «مسجد ثنایا» سؤال شد؛ پاسخ دادند: تا آنجا که به یاد دارم، مسجدی به این نام وجود نداشت؛ بلکه «ثنایا» نام محله‌ای بوده است.

- با گزارش آقای عمروی چنانکه قبلاً یادآوری کردیم اطلاع یافتیم که هیجده تن از طلابِ مدینه در خارج عربستان سرگرم تحصیلات دینی هستند که بیشتر آنها در سوریه - زیر نظر علامه محمد حسین فضل الله - به تحصیلات خود ادامه می‌دهند و شمار کمتری از آنها در قم مقیم می‌باشند و برای رفت و بازگشت آنها از عربستان مواعی از سوی دولت وجود ندارد. در خود مدینه اساساً حوزه‌ای برای شیعیان دایر نیست؛ اما در قطیف و احساء، حوزه‌های عبدالهادی علمی شیعی دایر می‌باشد.

* راجع به آقای دکتر عبدالهادی فضلی که از علمای حوزه و دانشگاه و هم‌اکنون بازنشسته دانشگاه ام‌القرای مکه است جويا شدیم که آیا با ایشان تماس و ارتباطی دارید؟ گفتند: بی‌ارتباط نیستیم؛ ولی تماس و ارتباط من با ایشان کمتر اتفاق می‌افتد و ایشان به خاطر تحصیل حوزوی و دانشگاهی در نجف و عراق مردی بسیار

دریغ نمی‌کرد؛ از آن جمله گفتند یکی از فرزندانم به نام «کاظم» از طلاب و دانشجویان حوزه و دانشگاه می‌باشد و به تحصیلات مزدوج خود در «احساء» ادامه می‌دهد، و دروس سطح را در حوزه علمیه احساء فرا می‌گیرد.

* و از آن جمله پرسیدیم شخصی به نام حاج میرزا علی [هسته‌ای] اصفهانی، که همراه مرحوم سید محمد طباطبایی (فرزند مرحوم آیه‌الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی) که در سنین چهل و اندی سالگی از دنیا رفت، در سال ۱۳۳۱ ه. ش. به مدینه آمد و در همین سال سفرنامه‌ای راجع به حج نوشت؟ گفتند این سفر به زمان شریف مکه می‌پیوندد و شیعیان و یا اشراف و سادات در آن زمان عزاداری می‌کردند و دسته‌های عزا به راه می‌انداختند و به طرف بقیع می‌رفتند که چشم‌اندازها و دورنماهایی از این دسته‌ها به خاطر می‌آید. و خاطر نشان شد که شریف مکه رسماً و علناً اظهار تشیع می‌کرد. و شرفا یا اشراف و سادات مدینه هرچند هم اکنون تشکیلی ندارند لیکن از انساب خود نگاهبانی کرده و برای آنها مضبوط است، و شخصی به نام سید منصور ناظر و مراقب موقوفات آنها است.

راجع به این دو مسجد اظهار بی‌اطلاعی کرد.

* درباره «مسجد توبه» در قبا و نیز «مسجد فاطمه زهرا» علیها السلام و یا خانه آن حضرت پرسیدم، گفت: «مسجد توبه» مسجدی جدا و مستقل از «مسجد قبا» نبوده، و در پیشاپیش مسجد قبا خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داشت که هم اکنون از میان رفته و در شمال مسجد قبا قرار داشت، و در زمانی که من خردسال بودم ما را به آنجا می‌بردند و می‌گفتند خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

* درباره «مسجد شمس» در محله «قربان» پرسیدم. گفتند اینجا مسجد نبوده است؛ بلکه قبرستانی برای دفن کودکان و خردسالان به شمار می‌رفت که پشت این قبرستان را «مسجد شمس» می‌نامیدند که درست نیست، و مسجد شمس در واقع همان «مسجد فضیخ» می‌باشد.

* درباره «مشربه ام ابراهیم» سؤالی با ایشان در میان گذاشتیم. پاسخ دادند: مشربه ام ابراهیم قناتی بیش نبوده و من در آن مسجدی ندیدم. فقط محوطه‌ای محصور به چهار دیوار بوده و هست.

* و بالاخره سؤالات گوناگونی برای ایشان مطرح ساختیم که در پاسخ به آنها



کردند، و شمار سکنه آن فعلاً اندک می‌باشد.

در خاتمه یادآور می‌شویم آقای عمروی تنها فرزند پدرشان بوده و خواهر و برادری نداشت.

روزها نماز ظهرین را به صورت جمع، در زیرزمین ساختمان برافراشته‌ای - دقیقاً به صورت شیعیان - در محله‌ای بسته نزدیک به حرم نبوی ﷺ برگزار می‌کند و نماز مغرب و عشا را در مسجد یا مجلسی واقع در نخلستانی در مسیر خیابان «العوالی» به جماعت اقامه می‌نماید.

ما از این که آقای عمروی به مدد مشهودات خود و نیز منابع دیگر این اطلاعات را در اختیار ما قرار داد سپاسگذاری کرده و نماز ظهر و عصر را در همان زیرزمین و مسجد یادشده که تا اندازه‌ای وسیع بود با اقتدا به ایشان برگزار نموده و باری دیگر مراتب تشکر خود را بدو تقدیم داشته و عکس و تصویری در همین جایگاه اقامه نماز در معصیت ایشان گرفتیم.

بر روی هم وجود ایشان برای شیعیان مدینه منوره بسی مغتنم و پناهگاهی برای دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. از خداوند متعال طول عمر و توفیقات روزافزون

* در مدینه برای شیعیان، مرکزی به نام و عنوان «مسجد» وجود ندارد؛ چون اگر به نام و عنوان «مسجد» مرکزی در این دیار دایر کنند دولت و حکومت رسماً روی آن دست می‌گذارد و آن را زیر نظر خود می‌گیرد و اختیارات شیعیان از محیط و فضای آن رخت بر می‌بندد. لذا مراکزی که عملاً «مسجد» است به «مجلس» یا «حسینیه» نامبردار می‌باشند.

* در اثنای گفتگوی ما با آقای عمروی، دو تن از شیعیان محله «مهد» واقع در آبادی «سلاقیه» - که با مدینه حدود یکصد و بیست کیلومتر فاصله دارد - نزد ایشان آمدند، و یکی از آنها راجع به نوع حجتی که باید برگزار نماید سوالاتی در میان گذاشت و پاسخهای لازم را دریافت کرد. پس از رفتن آنها آقای عمروی درباره «مهد» توضیحاتی داد که در این محله کوهی از [معدن] طلا وجود دارد که سابقاً دولت بریتانیا از آن بهره‌برداری می‌کرد، و اکنون تحت تصرف و نظارت دولت سعودی قرار دارد. و اهالی سلاقیه که محله مهد در آنجا واقع است، همگی از شیعیان می‌باشند، و چون این نقطه گرفتار کمبود آب است گروهی از شیعیان از آن مهاجرت

ایشان را در خدمت به شیعیان و نشر تعالیم
خاندان نبوت و نیز عزت و سرفرازی پیروان
ائمه علیهم السلام را - که در این دیار به سر می‌برند
درخواست می‌نماییم.
والحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله
علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

● پی‌نوشتها:

۱- نگارنده نتوانست هدف و منظور آقای عمروی را در این گفتار به درستی باز یابد.